بسم الله الرحمن الرحیم

« الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا حَبِيبُ إِلَهِنَا أَبِی ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آلِهِ الطاهرین سِیِّمَا بَقیة الله الأَعظَم مولانا الحُجَة بنِ الحَسَن عَجل الله فَرَجَهُ الشَريف و لَعْنَةُ اللَهِ عَلَي‌ أعْدآئِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الانَ إلَي‌ قيامِ يَوْمِ الدّين‌ السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلاَ بِهِ الاْرْضَ قِسْطاً و عدلاً و یُمکِّنُ لَهُ و یَنجِزُ بِه وَعَدَ المؤمنین»

«ثُمَّ آتَيْنا مُوسَي الْکِتابَ تَماماً عَلَي الَّذي أَحْسَنَ وَ تَفْصيلاً لِکُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُديً وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»[[1]](#footnote-1)

«سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ و نعمت خود را بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را که مورد نیاز آنها بود،در آن روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان (و روز رستاخیز)، ایمان بیاورند!»

در چند هفته گذشته ذیل آیات 151 تا 153، سه آیه بحث داشتیم، و عرض شد، 10 عنوان از مطالب اساسی و بنیادی در دین مقدس، در این سه آیه مورد عنایت واقع شده و تکرار هم شد، عناوین دهگانه، منظور این بود که یک اجمالی از مباحث چند هفته ذیل این آیات در اذهان شریف حضار محترم، باقی مانده باشد. و حالا سه مطلب ذیل همان آیات، به عنوان متمّم، عرض می کنم و بعد به آیه ای که تلاوت شد می­پردازیم. مطلب اول از آن سه مطلب که ذیل آیات هست، این که در این سه آیه و این ده عنوان که عنوان شد، از توحید شروع شد و به دعوت به اتحاد خاتمه پیدا کرد،

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.»[[2]](#footnote-2)

«بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق و از روی استحقاق؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!»

 که عنوان اول نهی از شرک بود، « أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا »[[3]](#footnote-3) این عنوان اول بود که نفی شرک است و دعوت به توحید، آخرش هم فرمود:

 « وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ »[[4]](#footnote-4)

«این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد! »

راه مستقیم را ارائه نمود، بقیه انحرافی است و موجب تشتّت است. شما به همین صراط مستقیم وارد شوید تا متّحد باشید، تفّرق عامل بدبختی و فساد است. میبینیم که عنوان اول یعنی توحید و عنوان آخر دعوت به اتحاد است. یعنی از مسئله اعتقادی شروع شده و به مسئله اجتماعی ختم شده، یا بگوییم که توحید در اعتقاد اول بوده و توحید در عمل آخر بوده یا بگوییم شرک در اعتقاد نفی شده و شرک در عمل هم نفی شده، چون تفرقه اجتماعی یکنوع شرک عملی است و اتّحاد یک جامعه با هم یکنوع توحید عملی است. از توحید اعتقادی شروع می شود و به توحید عملی پایان می پذیرد که موحّد باشید هم اعتقاداً و هم عملاً، پس این یک نکته که ما از ترتیب عناوین در آیات شریفه استفاده می کنیم. نکته دیگر اینکه فرمود:

« وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا »[[5]](#footnote-5)

«این راه مستقیم من است»

این (هذا) اشاره می شود به، (ما ذُکِر)، یعنی آنچه که بیان شد. توحید، احسان به والدین، نهی آدم کشی، نهی ارتکاب فواحش و کارهای زشت، و نهی از تضییع مال یتیم، امر به وفای عهد، پیمان شکن نباشید و در کیل و وزن در معاملات رعایت قسط کنید، در گفتارتان عادلانه سخن بگویید. « فاِذا قُلتُم فَاعدِلُوا»[[6]](#footnote-6) این ها راه مستقیم من است. حالا «صِراطی» که بگوییم یعنی خدا فرمود راه من یا به پیغمبر خطاب شده است که تو بگو راه من، چون اول قل داشتیم. «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ »[[7]](#footnote-7) و بگو که «وَ اَنَّ هذا صِراطِی مُستَقیمٌ فَاتَّبعِوُهُ»[[8]](#footnote-8)که رسول بگوید راه مستقیم من این است. یا بگوییم خدا می فرماید بعد از اینکه آنها را ذکر کرده، حالا فرمود« اَّنَّ هذا صِراطِی»[[9]](#footnote-9) این راه من است «صراط الله» است. فرقی نمی کند، چه بگوییم این صراط، صراط رسول است، یا بگوییم صراط الله است، چون رسول به همان صراطی دعوت می کند که صراط خدا است. زیرا ما این آیه را در قرآن می خوانیم که «اِنَّکَ لَتَدعُوهُم اِلی صِراطِ المُستَقیم »[[10]](#footnote-10) « ِانّکَ لَتهَدی ِالی صِراطٍ مُستقَیم»[[11]](#footnote-11) ، «صِراطِ اللهِ الذّی لَهُ ما فیِ السَّمواتِ و الاَرض» [[12]](#footnote-12)این خب نشان می دهد که تو دعوت میکنی به صراط مستقیم که این صراط مستقیم تو همان «صراط الله» است و همان صراط الله ای که « لَهُ ما فیِ السَّمواتِ و الاَرض» [[13]](#footnote-13). بنابراین چه صراط، صراط رسول باشد و چه صراط، صراط الله باشد یکی است، بلکه این صراط همان صراط مستقیم که صراط الله و رسول است، صراط «منُعَمً عَلیَهِم» است. «اِهِدنا الصِّراطَ المُسَتقیم صِراطَ الَّذینَ انَعمَتَ عَلیَهِم»[[14]](#footnote-14) همان صراط مستقیمی که صراط الله است و صراط رسول هست، صراط «منُعَمً عَلیَهِم» است. «منُعَمً عَلیَهِم» کیانند؟ « وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ »[[15]](#footnote-15)

 «وکسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان؛»

پس این راه مستقیمی که راه «منُعَمً عَلیَهِم» است، راه نبیین هست، راه صدیقین هست، پس فرق نمی کند، یا بگوییم که مراد از صراط المستقیم علی (ع) است، مولی المتقین (ع) است. باز درست است. چون خودش فرموده « وَ أَنَا اَلصِّرَاطُ اَلْمُسْتَقِيمُ »[[16]](#footnote-16) آن صراط مستقیم که صراط الله و رسول و«منُعَمً عَلیَهِم» و نبیّین است، من هستم. « وَ أَنَا اَلصِّرَاطُ اَلْمُسْتَقِيمُ »[[17]](#footnote-17) در روایت هم زیاد داریم که دو صراط داریم، صراط در قیامت که در متن جهنم کشیده شده است و صراط در دنیا که صراط امام است. امامت است. پس فرق نمی کند که بگوییم آن صراط، صراط الله است یا صراط نبی است یا صراط نبیّین و «منُعَمً عَلیَهِم» است، یا علی (ع) است. «صِراطُ علَیٍّ حَقٌّ نُمسِکُه»[[18]](#footnote-18) پس همه یکی است، یعنی یک واقعیت است. همان راهی که آدمی را به کمال ابدی می رساند، آن راه اسم هایش مختلف است، چه بگوییم صراط الله، و چه بگوییم صراط نبی، یا بگوییم صراط و «منُعَمً عَلیَهِم» یا بگوییم صراط علی (ع)، فرقی نمی کند. به هر حال نشان می دهد، اینی که ما گفتیم این دستورات، این فقط مختص به شریعت قرآن نیست که فقط در قرآن آمده باشد. این صراطی است که مال من است و من هستم که وحی می کنم به همه انبیا و بنابراین در همه شریعت همه انبیا این دستورات هست، اینکه موحد باشید، احسان به والدین، نهی از قتل نفس، نهی از ارتکاب فواحش، نهی از تقرب به مال یتیم، نهی از پیمانشکنی در شریعت همه انبیا هست. چون راه من است و چون راه من است، خوب راهی است که همه انبیا که از قبل من آمده اند به همین راه دعوت می کنند. پس مختصّ به شریعت قرآن نیست، بلکه صراط عقل است. وقتی یک راهی را خدا معین کرده و همه انبیا به آن دعوت کرده اند معلوم است که راه عقل است یعنی راهی است که عقل هم حکم به همین می کند. ، یعنی عقل انسان هم حاکم به همین است، مشرک نباش، در مقابل مخلوقی مثل خودت، کرنش نکن، عزت داشته باش.در مقابل خالق عالم که آفریدگار تو و دیگران است، خضوع کن، این حکم عقلی است، احسان به والدین، آدمکش نبودن، به ضعیفان و یتیمان تعدی نکردن، پیمان شکن نبودن مرضی و مطلوب عقل است. بنابراین این صراط المستقیم، صراط عقل است و صراط همه انبیا است. در سوره شورا هم می خوانیم که

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ»[[19]](#footnote-19)

آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می کنید! خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند.

این دینی که برای شما آورده ایم، این دین اصول است و مبانی است. حالا ولو احکام با همدیگر تفاوت دارد، ولی اصول و مبانی دین به همه انبیا وحی شده است، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا »[[20]](#footnote-20) . نوح (ع) اولین پیامبر اولواالعزم هست، به او داده شده است. آدم (ع) پیغمبر است، اما از اولواالعزم نیست، صاحب کتاب که قوانینی تدوین شده باشد نیست، چون زمان آدم (ع) بشر کم بوده جمعیت، خب یک سلسله احکام خیلی بسیط و ساده کافی بود برای اداره آنها تا زمان نوح (ع) که جمعیت کثیر شده، قهراً احتیاج به قوانین تدوین شده ای دارد که در زمان نوح (ع) کتاب نازل شده است. اولین پیغمبر از انبیای صاحب شریعت و کتاب جناب نوح (ع) است که در این آیه هم اسم ایشان در اول آمده است. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا »[[21]](#footnote-21) بعد « وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ »[[22]](#footnote-22)» به رسول اکرم (ص) خطاب شده، چون جلالت و شرافت او بالاتر از همه انبیاء هست، و لذا بعد از جناب نوح (ع) که اول پیامبر اولوالعزم است، رسول اکرم (ص) مورد خطاب است که چون اشرف همه انبیاء هست. « وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ »[[23]](#footnote-23)» بعدش « وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ »[[24]](#footnote-24)به ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی (ع) به همه اینها سفارش کردیم، کتابهایی که به اینها نازل شده، به اینها گفتیم دین را سرپا نگه دارید. نگذارید بیافتد. نه تنها عمل به دین لازم است، باید کاری کنید که دین بماند ، چون اقامه دین غیر از عمل به دین است. اقامه صلاه غیر از عمل به نماز است. نماز می خوانیم. کسانی که نماز را توانسته اند نگه دارند که نیافتد، اینها کم هستند. انبیاء علیهم السلام موظفند که دین را نگه دارند« َانْ أَقِيمُوا الدِّينَ »[[25]](#footnote-25)کربلای امام حسین (ع) مقیم الدین بود،« اَشهَدُ اَنَّکَ قَد اَقَمتَ الصَّلاة»[[26]](#footnote-26) تو نماز را سرپا نگاه داشتی، که اگر تو نبودی نماز می افتاد. دین می افتاد.. ما به انبیاء گفته ایم« َانْ أَقِيمُوا الدِّينَ »[[27]](#footnote-27)دین را سرپا نگه دارید، نگذارید که بیافتد.« وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»[[28]](#footnote-28)در دین تفرقه ایجاد نکنید، گروه گروه نشوید. صراط من واحده، یک راه بیش ندارم، در این صراط مستقیم همه متحد باشید و تفرق نداشته باشید، « وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا »[[29]](#footnote-29)« و همگی به ریسمان خدا قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت‌، چنگ زنید، و پراکنده نشوید! »

دین تفرّق آور نیست، این شمایید که دین را پاره پاره کرده اید.

 «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ »[[30]](#footnote-30)

 «آنان پراکنده نشدند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد.»

 متاسفانه امت اسلامی گرفتار این مطلب شد، بعد از پیغمبر اکرم (ص) گروه گروه کردند دین را، پاره پاره کردند، تفرق در آن ایجاد کردند.دین پاره پاره نبود، دین متفرق نبود. چه کردند که این جورشد؟ «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ[[31]](#footnote-31) » عالماً و عامداً تجاوز گر و هواپرست و ریاست طلب بودند و این دنیاداری و ریاست طلبی، باعث شد که دین خدا را متفرق کردند.. پس منظوری که این آیه نشان می دهد که این صراطی که ما گفتیم و دستوراتی که ما دادیم این صراط عقل است و صراط خداست. و مختص به شریعت قرآن نیست.خوب این هم یک مطلب که همه انبیاءدارند این دستورات را و هم عقل هم حاکم است.

مطلب دیگری که از آیات قبلی استفاده کردیم این است که از بس که تاکید دارد خداوند روی این دستورات، هی مکرر می گوید «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ »[[32]](#footnote-32)

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[33]](#footnote-33)

بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید! و به پدر و مادر نیکی کنید! و فرزندانتان را از ترس فقر، نکشید! ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد چه پنهان! و انسانی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید! مگر بحق و از روی استحقاق؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید!

 سه بار این جمله در این سه آیه تکرار شده است. همه جا دستور آمده که« أَلَّا تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْاً وَ بِالْوَلِدَیْنِ إِحْسَناً وَلَا تَقْتُلُواْ أَوْلَدَکُم مِنْ إِمْلَقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُواْ الْفَوَ حِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»[[34]](#footnote-34) بعد از این پنج دستور فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ »[[35]](#footnote-35)

خدا دارد توصیه می کند نسبت به این امور. شمارا سفارش می کند. توصیه است. سفارش و تاکید است. «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ »[[36]](#footnote-36) خدا شما را توصیه می کند به این مطالب« لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[37]](#footnote-37). باز هم آیه دوم که چهار دستور آمده : بعد هم در آیه بعدی هم دستوراتی می دهد:

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[38]](#footnote-38) و به مال یتیم، جز به بهترین صورت و برای اصلاح، نزدیک نشوید، تا به حد رشد خود برسد! و حق پیمانه و وزن را بعدالت ادا کنید! هیچ کس را، جز بمقدار تواناییش، تکلیف نمی‌کنیم- و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان شما بوده باشد و به پیمان خدا وفا کنید، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، تا متذکّر شوید!

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»»[[39]](#footnote-39) بعد «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» »[[40]](#footnote-40) بعد «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»»[[41]](#footnote-41) بعد «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا» »[[42]](#footnote-42) وبعد این چهار دستور فرمود: «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[43]](#footnote-43) باز هم می گویم خدا سفارش و توصیه به اینها می کند.« لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[44]](#footnote-44) آخر آیه هم باز یک دستور جامع آمده و جمع بندی کرده « وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا».[[45]](#footnote-45) این راه مستقیم من است . دنبال آن بروید. از راه های انحرافی نروید به هلاکت می افتید. و آخرش فرمود:« ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».[[46]](#footnote-46) این سفارش خدا است، سه بار این جمله تکرار شده است. «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعقلُون»[[47]](#footnote-47) «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[48]](#footnote-48) ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».[[49]](#footnote-49) سه بار توصیه و تاکید روی این مطلب است. متاسفانه ما تاکید نداریم، چیزهایی که خدا تاکید دارد را ما تسامح داریم و چیزهایی که خیلی خدا تکیه نکرده است، ما خیلی دقت میکنیم، یک کارهایی که اصلاً جزء نود و نهمین مستحبات دین هم نیست، آنها را محکم می چسبیم.مرد را می بینیم که چقدر آب و آبکشی دارد. آنجا که دین سبک کرده است، ما خیلی دقت می کنیم، آنجا که دین تاکید دارد «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ» را ما خیلی گوش به حرف نمی دهیم.

اینجا سه بار این جمله تکرار شده است، «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ» منتهی در هر بار تعبیری مختلف دارد. « لَعَلَّكُمْ تعقلون»[[50]](#footnote-50) دوم ،«لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[51]](#footnote-51) و سوم« لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ».[[52]](#footnote-52) این اختلاف در تعبیرات برای چه هست که در آیه اول (تَعقِلوُن) و در آیه دوم (تَذکَّرُون) و در آیه سوم ( تَتَّقُونَ)، این اختلاف در تعبیر، آقایان مفسرین وجوهی را ذکر می کنند، حالا نقل این وجوه لازم نیست، اما اونی که از این وجوه بهتر به نظر می رسد و احتمالاً عرض می شود این است که هر مطلبی که به انسان عرضه کند و از او می خواهند که انجام بدهد، سه مرحله دارد، یک مرحله تعقل و تفکر است، باید بیاندیشد، صرف اینکه به آدم دستور داده شد که عمل نمی کند، بیاندیشد، سری دوم بعد از اینکه به آدم دستور داده شد و تعقل کرد و حق را فهمید این را بپذیرد و در جانش بنشاند این مطلب را، بار سوم در عمل ظاهر بسازد. خب این ترتیب واقعی است. هر مطلبی که عرضه می شود، اینطور است که اول تعقل، تذکر و بعد هم تقوا، یعنی عمل دیگه، و لذا این طبیعی است بار اول فرمود:« لَعَلَّكُمْ تعقلون»[[53]](#footnote-53) . منظور این است که بیاندیشد کلمه لعلکم تاکیدی است، یعنی انتظار می رود، بیاندیشید. بار دوم ، « تذَكَّرُونَ»[[54]](#footnote-54) یعنی بپذیرید، و در ذُکر خود قرار دهید.ذکر که می کنید و بیان هم که می کنید در ذُکر هم بنشانید. متذکّر باشید و بپذیرید و در مرحله سوم تقوا است یعنی در عمل وارد سازید. این سه تعبیر است خب از نظر طبیعی که درست است از نظر احتمال هم درست است. ولی قاطع نمی توانیم در مورد آیات قرآن که احتمالات دارد بدهیم، نه، تدبر می کنیم در آیات قرآن و احتمالات هم هست، ولی در عین حال نظر قاطع هم نمی توانیم بدهیم، اگر از معصوم رسیده باشد، اگر از معصوم رسید آن احتمال را روی چشم می گذاریم، ولی اگر از معصوم نرسیده باشه، ما احتمال می دهیم. روی احتمال عرض می شود. که اول (تعَقلوُن) و بعد (تَذَکَّروُن) و بعد هم (تَعقِلوُن). خب این سه مطلب در مورد گذشته بود.حالا می گوید:

 « ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ.»[[55]](#footnote-55)

«سپس به موسی کتاب آسمانی) دادیم؛ و نعمت خود را بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را که مورد نیاز آنها بود، در آن روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان و روز رستاخیز، ایمان بیاورند!»

 ما به انبیای گذشته دستوراتی دادیم و وقتی به موسی (ع) رسید، به او کتاب دادیم،« ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ«[[56]](#footnote-56) مراد از کتاب معلوم است که تورات است به حضرت موسی کلیم ما کتاب دادیم .

« اتَینا الکِتاب» البته این کتاب تورات تمام بود، جامع مطالب بود. «عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ.»[[57]](#footnote-57) البته این کتاب تمام بود، ولی برای کسانی که محسن باشند، آن کسانی که بخواهند نیکوکار باشندو عمل کنند این کتاب برای آنها جامع .و تمام است، کما اینکه خود قرآن هم برای چه کسانی است؟ « ذلِکَ الکِتابُ لارَیبَ فیه هُدیً للِمَّتقین»[[58]](#footnote-58) آنهایی که خوش جنس هستند و می خواهند عمل کنند این کتاب روشنگر آنهاست.اما، مردمی که نمی خواهند عمل کنند و مکذب هستند، به دردشان نمی خورد. برای آنها خسار است. « وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا »[[59]](#footnote-59) قرآن هم برای متقین است و نه برای انسان های کافر مکذب چون نمی توانند بهره بگیرند.. تورات هم برای کسانی بود که. «عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ»[[60]](#footnote-60) برای کسانی بود که محسن باشند و بخواهند زندگی نیکوکارانه ای داشته باشند خوب این برایشان تمام بود.؛ تفصیلا لکل شیء و آنچه که لازم بود برای هدایت مردم، در این کتاب ما بیان کردیم. تفصیلا لکل شیء، هدی و رحمه پس چهار صفت برای تورات بیان شده است، تماماً؛ تفصیلا لکل شیء، هدی و رحمه. هم روشنگری می کند و هم مظهر رحمت خداست که می خواهد بشر را به سعادت برساند، و هم تمام است در بیان احکام الهی. «لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ.»[[61]](#footnote-61) به این منظور که راه رستگاری در قیامت را بدست بیاورند، باورشان بشود که قیامتی هست و از راه مستقیم بروند. حالا اینجا به تناسب باید بگوییم که بعضی چیزها به ذهن می رسند و گاهی افرادی که کمی شیطنت دارند، گاهی همین بیان را از قرآن می گیرند و برای این که اذهان مردم را مغشوش کنند، می گویند که به لسان قرآن کتاب تورات، کتاب هدایت است، کتاب رحمت است و تمام است. در بیان احکام تمام است. یعنی آن راههایی که بشر را به سعادت می رساند تمام است. پس به حکم خود قرآن تورات، کتاب هدایت است اگر این شد بنابراین پس نیازی به قرآن نیست.وقتی کتاب تمامی است. خوب تورات تمام است «وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ .»[[62]](#footnote-62) است، و تورات کتاب هدایت است تورات مظهر رحمت خداست..خب اگر این است پس دیگر به قرآن و حتی به انجیل بعد از تورات هم نیاز نیست پس یک شبهه ای در ذهن ایجاد می شود دیگر.. پس باید بگوییم قرآن خود می گوید: که کتاب هدایت است پس همین امروز هم اگر کسی دنبای تورات برود و دین یهود را بپذیرد او اهل نجات باید باشد چون تمام است. یعنی این که قرآن نظر صلح کلی دارد. یعنی هرکسی می خواهد دنبال انجیل برود برود کتاب هدایت است می خواهد دنبال تورات برود برود کتاب هدایت است. می خواهد دنبال خود قرآن بیاید بیاید کتاب هدایت است. پس قرآن کتاب صلح کلی است. یعنی همه درست هستند، یعنی تمام این کتاب ها و تمام آن شریعت ها همه درست و تمام هستند. خب یک شبهه ای به نظر می آید دیگه، جواب این است که خیر، و اگر این باشد که قرآن تناقض گویی کرده است، قرآن تناقض گفته برای این که از جهتی گفته است که تورات تمام است و هیچ نقصی نیست، و هیچ کمبودی نیست. از آنطرف خودش می گوید

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»[[63]](#footnote-63)

«ااین قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند؛ و به مؤمنانی که اعمال صالح انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که برای آنها پاداش بزرگی است.»

این قرآن آمده و شریعتی آورده که « هِيَ أَقْوَمُ »[[64]](#footnote-64) از همه پایدارتر و استوارتر و باقی تر قرآن است. خب این نشان می دهد که بقیه اینجور نیستند.اقوم نیست. یعنی شریعت تورات و انجیل از نظر قرآن اقوم نیست. یا خود قرآن می گوید من آمده ام که کامل کنم.

 «  الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَ‌ضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»[[65]](#footnote-65)

« امروز، کافران از زوال آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و ازمخالفت من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین جاودان شما پذیرفتم »

 کمال در من است، من کامل و تمام کرده ام. نشان می دهد که تورات کامل و تمام نیست چون اگر بنابود که تناقض می شد. از یک طرف دیگر هم گفته شده که تورات تمام است و نقص ندارد. از یک طرف می گوید: نه من تمام هستم. یعنی او نقص دارد. او نقص دارد و من تمام هستم. هم نقص دارد و هم ندارد تناقض است. از طرفی خود قرآن می گوید: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[[66]](#footnote-66) هرکس غیر از این راهی که من گفتم که. « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَ‌ضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»[[67]](#footnote-67) کمال هر کس غیر از این اسلامی که من گفته ام دنبالش برود لن یقبل منه از او قبول نمی شود.من که آمده ام دیگه حالا اگر کسی دنبال تورات برود فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ »[[68]](#footnote-68) دنبال انجیل برود فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ »[[69]](#footnote-69). اسلامی که من آورده ام که کامل است و تمام نعمت است و مرضی من است این باید مقبول باشد این هدایت اقوم است. این دین کامل و تمام و مرضی الهی است وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[[70]](#footnote-70) این در قیامت زیانکار و بدبخت خواهد بود.آیات قرآن کنار هم گذاشته می شود تا مطلوب به دست بیاید. اگر بخواهیم دنبال یک آیه را بگیریم و شیطنت کنیم و اذهان مردم را مشوش کنیم این خیانت است. تمام آیات قرآن کنار هم قرار می گیرد و نتیجه می گیریم پس اینکه قرآن می گوید: تورات تمام است، این یک تمام نسبی است و نه تمام مطلق، یعنی نسبت به زمان خودش، تمام بوده است یعنی زمان موسی علیه السلام که تورات نازل شد نسبت به مردم آن زمان تورات تمام بود. یعنی آنچه که برای امر هدایت بشرآن روز لازم بود آورده است. « تفصلا لکل شی»روشنگر بود و « رحمه» مظهر رحمت خدا بود،اما در زمان خودش. تا زمان عیسی (ع) انجیل که آمد، انجیل هم در زمان خودش تمام بود، «تَفصیلاً لِکُلِّ شَيٍ»[[71]](#footnote-71) بود. هدایت و رحمت بود. این هم تمام نسبی بود نه تمام مطلق. قرآن نمی گوید که تورات تمام مطلق است، یعنی تا آخرین روز عمر دنیا و بشر این تمام است، قرآن این را نگفته چون اگر این باشد که با گفتار خودش تناقض می شود، از یک طرف بگوید من آمده ام و باید بمانم و خاتم النبیین (ص) آورنده من است.

 «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»[[72]](#footnote-72)

«محمّد (ص) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و نیست؛ ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خداوند به همه چیز آگاه است!»

قرآن می گوید آورنده من خاتم النبیین است و بعد از او نبی نخواهد بود و من شریعت ختمیه هستم، دیگر تا روز قیامت منم» وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ » [[73]](#footnote-73)این قرآن آمده تا روز قیامت به دست هرکسی برسد، نامه اش همین است و برنامه اش همین است و کتابش همین است.

بنابراین تناقضی نخواهد بود که بگوید تورات هم تمام است و هم ناقص. گفته است تورات کامل است نسبت به آن زمان و ناقص است نسبت به این زمان، یعنی تورات در این زمان ناقص است و نمی تواند بشر این زمان را هدایت کند، تورات کامل و تمام و رحمت و هدایت بود برای زمان خودش، انجیل هم به همین کیفیت برای زمان خودش ولی وقتی قرآن آمد" « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»[[74]](#footnote-74) ». دیگر بعد از این « وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[[75]](#footnote-75) » در زمان خود پیغمبر (ص) هم همین اسلام کامل بود، و نسبت به زمان بعد از رحلتش تا زمانی که روح ولایت بر او دمیده نشود ناقص است، پس چون خودش بود در راس کار ، خودش ولی دین بود. دین باید با روح ولی زنده بشود ، خودش ولایت داشت زنده بود. اما بعد از رحلت چجوریه؟ بعد رحلت تا روح ولایت دمیده نشود ناقص است.«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا[[76]](#footnote-76)

 امروز که روح ولایت دمیده شد در تن اسلام، این دیگر زنده شد و کامل شد و تمام شد. بنابراین فرض بعضی که غافلاند و بی خبرند که می گویند خود قرآن گفته است تورات کتاب هدایت است و کامل و تمام است و انجیل هدایت تمام استو امروز هم به نظر خود قرآن هرکسی بخواهد دنبال تورات برود درست است. دنبال انجیل برود درست است. یهودی باشد اهل نجات است و نصرانی باشد اهل نجات است و مسلمان هم باشد اهل نجات است. صلح کلی است، همه خوب است این نیست. قرآن نظر صلح کلی ندارد خود، قرآن تمام کتاب ها را تایید می کند در زمان خودشان. به آیه 135 سوره بقره دقت فرمایید:

 «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»[[77]](#footnote-77)

«(اهل کتاب) گفتند :« یهودی یا مسیحی شوید، تا هدایت یابید!» بگو:«( این آیین های تحریف شده، هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد،)بلکه از آیین خالص ابراهیم پیروی کنید! و او هرگز از مشرکان نبود!»

همان زمان هم نصارا و یهود می گفتند، می گفتند شما بیایید از دین ما تبعیت کنید.مگر نمی گویید تورات آسمانی است، شما یهودی بشوید و نصرانی تا راه بیابید. راه همان راه تورات است و انجیل «كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»[[78]](#footnote-78) جواب می دهد قرآن که شما به آنها بگویید که مبانی دین ما این است. جوانها هم یادبگیرند که منطق قرآن این است.در مقابل سایر ادیان و شرایع و کتب آسمانی. مبانی ما این است

 « قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»

«بگویید: « ما به خدا ایمان آورده ایم؛ و به آنچه بر ما نازل شده؛ و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ویعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل گردید، و(همچنین)آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است، و در میان هیچ یک از آنها جدایی قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم؛ ( و تعصبات نژادی و اغراض شخصی، سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم.)»

[[79]](#footnote-79)بگو مبانی دین ما این است ما ایمان به الله داریم که مبدا وحی است او وحی می کند به همه انبیاء و ایمان داریم « وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا» [[80]](#footnote-80)بگو ، به قرآنی که به ما نازل شده است به این ایمان داریم و هم ایمان داریم به تمام کتاب هایی که بر انبیای سلف نازل گشته است، ابراهیم ، اسماعیل، اسحاق؛ یعقوب ، اسباط، انبیایی که از نسل جناب یعقوب بوده اند« وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ َ» [[81]](#footnote-81)بگو ما فرقی میان انبیا از جانب نبوت نمی گذاریم، و می گوییم همه مبعوث از طرف خدا هستند. از این جهت که همه مبعوث هستند شکی در آن نیست. میانشان تفاوت هست. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»[[82]](#footnote-82) درست ولی همه مبعوث اند و از این جهت ما فرقی نمی گذاریم. « لا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» [[83]](#footnote-83) همه انبیا هستند همه قدیس اند همه معصومند و همه از قبل خود مامور به دعوت به توحید و مبدا و معاد هستند از این جهت هیچ فرقی نمی گذاریم، همانطور که به انبیاء سلف معتقدیم به قرآن هم معتقدیم. بنابراین

«فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»[[84]](#footnote-84)

«اگر آنها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند، هدایت یافته اند؛ و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده اندو خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند ؛ و او شنونده و داناست.»

اگر اینها هم به تمام آنچه که شما ایمان دارید ایمان دارند راه یافته اند، یعنی اگر همین یهود و نصارا قرآن را قبول کردند و خاتمیت آورنده اش را هم قبول کردند، «فَقَدِ اهْتَدَوْا »[[85]](#footnote-85) این ها راه یافته اند، اگر قبول کردند. چون ما همه را قبول کردیم. قرآن را قبول کردیم که خاتمیت دارد «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا»[[86]](#footnote-86) این نظر قرآن است. می گوید :اگر همه اینها در مقابل قرآن تسلیم شدند، با اعتقاد به سایر کتابهای آسمانی به قرآن هم تسلیم شدهند.فقد اهتدوا راه یافته اند، اما و ان تولوا اگر بخواهند رو برگردانند از قرآن و فقط بگویند ما تورات و انجیل « فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ »[[87]](#footnote-87) اگر بخواهند رو برگردانند در صف مخالف حق قرار گرفته اند، در شقاق هستند شقاق یعنی صف مقابل حق ، « فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ »[[88]](#footnote-88) دشمن هستند با شما و خدا هم کفایت می کند، خدا شر دشمن را از شما دفع می کند، اگر شما معتقد باشی به این مطالب پس این نظر قرآن است و صلح کلی نیست . قرآن نمی گوید که حالا که من آمده ام تورات را هم امروز قبول دارم انجیل را هم قبول دارم اینجور نیست و قبول دارم در زمان خودش کتاب حق بوده کتاب هدایت بوده اما امروز نه . امروز برنامه برنامه قرآن است و اسلامی است که در پرتو ولایت علی (ع) و آل علی (ع) رفته باشد. این مربوط به این اشکالی بود که در بعضی از ذهن ها خطور می شود که خود قرآن می گوید که تورات حق است و انجیل حق و کتاب هدایت است و امروز همه می توانند به این کتاب هدایت عمل کنند و مخیّرند که به تورات و انجیل عمل کنند و خلاصه صلح کلی است. بلکه به طور قاطع نظر می دهد آنها در زمان خودشان بودن و پیغمبران و کتابهایشان حق بود و امروز فرمود حتی اگر موسی علیه السلام بود تابع دین من و جزء پیروان من می شد.

« وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ »[[89]](#footnote-89) این کتاب است و قوانین ثابت ، باقی و لازم و هم انزلناه از طرف ما نازل شده و ساخته فکر بشر حتی رسول هم نیست و پیغمبر ما هم خودش هیچ دخالتی در آن ندارد بلکه از طرف من نازل شده است. مبارک و فراگیر است، رحماتش فراگیر است، برای همه مردم «فَاتَّبِعُوه »[[90]](#footnote-90) خب حالا که این است، شما هستید و قرآن، دنبال قرآن باشید و«اتَّقُوا »[[91]](#footnote-91) عملاً هم از کج روی بپرهیزید «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ »[[92]](#footnote-92) که مورد رحمت خدا قرار بگیرید. بعد آیه فرمود که ما قرآن را بر شما مردم عرب نازل کردیم، خواستیم بهانه شما را قطع کنیم، چون بعضی می گفتند که خوب اگر ما راه نیامده باشیم بخاطر اینکه کتاب آسمانی به آنها داده شده به یهود و نصارا داده شده به ما که نرسیده و ما غافل بودیم که آنها از کتابشان چه استفاده کرده اند و راه یافته اند و اگر ما کج رفته ایم به این خاطر است که کتاب نداشتیم و حالا بیایید می گویید چون کتاب در یهود و نصارا بوده و مانداشته ایم و لذا غافل بودیم یا ممکن بود بگویید که نه ما اشرف از آنها هستیم و نژاد عرب نژاد برتر است و برتر است و باید به ما نازل می کردی به آنها نازل کردی به ما توهین شده است. ما حق اهدای شرف داریم. چرا به آنها نازل کردی چرا به ما نازل نکردی ما که بهتر هستیم و فهمنده تر هستیم و اهدی هستیم و راه یافته چرا به ما نازل نکردید. این دو بهانه را داشتید.بنابراین ما قرآن را نازل کردیم تا این دو بهانه را نداشته باشید، که نگویید آنها داشته اند و ما نداشته ایم یا بگویید که ما نژاد برتر بودیم و به ما ندادید. برای این که این بهانه قطع شود.

 « انْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ. »[[93]](#footnote-93)

« ما این کتاب را با این امتیازات نازل کردیم تا نگویید: کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما = یهود و نصاری‌ نازل شده بود؛ و ما از بحث و بررسی آنها بی خبر بودیم!»

« انْ تَقُولُوا. »[[94]](#footnote-94) کسانی که اطلاعات ادبی دارند می دانند که اینجا یک تقدیری هست. (لعلا تقولوا) یا (مخافه ان تقولوا ) یا (کراهت عن تقولوا) یعنی برای اینکه نگویید «إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا» [[95]](#footnote-95) . آنهایی که قبل از ما بوده اند کتاب نازل شده، و به ما نازل نشده و «وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ».[[96]](#footnote-96) ما بی خبر بودیم که اصلا تورات و انجیل که آورده آنها می دانستند و عمل کردند و بهشتی شدند. ما که نمی دانستیم چون کتاب نداشتیم

«أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[97]](#footnote-97)

یا اینکه ممکن بود بهانه بیاورید بگویید که اگر کتاب به ما نازل می شد ما راه یافته تر بودیم بهتر می فهمیدیم ما فهمنده تر هستیم، چرا بر ما نازل نشده است؟ « لَكُنَّا أَهْدى مِنْهُمْ »[[98]](#footnote-98)این دو بهانه بود دیگر برای اینکه این دو بهانه قطع شود، نازل کردیم « فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُم»[[99]](#footnote-99) بّینه آمده است یعنی قرآنی که خود روشن است اعجاز دارد فرد امی کتاب آورده . قرآن بهترین بّینه است برای اثبات آمده « فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَهٌ»[[100]](#footnote-100)

و الان این قرآن بینه کتاب رحمت و هدایت است. «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ»[[101]](#footnote-101)حالا و هرکسی بخواهد تکذیب کند، این ظالمترین مردم است. برای اینکه ستمگری است. دیگر بهانه ای نیست کتاب آمده بینه است هدایت و رحمت است. « فَمَنْ أَظْلَمُ »[[102]](#footnote-102)چه کسی ستمگرتر است «مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَاَ»[[103]](#footnote-103)هرکسی که تکذیب کند و صدف داشته باشد قرآن تاکید می کند کسانی که «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[104]](#footnote-104)صدف یعنی انکار حق . بله گاهی کسی مطلبی را قبول نمی کند چون می گوید تحقیق و فکر کرده ام و دنبالش رفته ام اینها اساس ندارد کسی که محقق باشد واقعا تحقیقا گفته رفته ام دنبالش ثابت کرده ام و دیده ام حق نیست قبول نکرده ام این قبول است و حق است. به زعم خود تحقیق کرده است. یک تردید مقدسی است، اما اگر کسی قبول نمی کند چون هنوز تحقیق نکرده ام این تردید است این هم خوب است کسی که اینجور باشد می رود تحقیق می کند می گوییم مرحبا آدمی است که در مقام تردید است می خواهد فکر کند بیاندیشد و کنجکاوی کند و به مطلب برسد این هم خوب است یک تردید مقدسی است، برای هر کسی که می خواهد به حق برسید اول شک و تردید است. بعد تحقیق می کند و به مطلب می رسد. این هم خوب است ولی اگر کسی پیدا بشود که نه ، مغرور و مستکبر است تا می گوییم قرآن، می گوید ولش کن، متکبر است یا کتاب دینی به او بدهی آن را پرت می کند اونطرف ومی گوید ما با مجلات در ارتباطیم و باکتاب های دانشمندان عالم در ارتباطیم، این مغرور و متکبر است این محقق نیست که با بهانه به مطلب نرسیده باشد و قبولش نکند و در مقام تحقیق هم نیست غرور دارد انکار، انکار مغرورانه و مستکبرانه است به آن در اسلام و قرآن صدف می گویند و به این معنا است. صدف یعنی انکار بی مطالعه. انکار بی تحقیق مغرورانه و مستکبرانه اینها بهشان می گوییم در روز قیامت عذاب بدی دارند و الان هشدار می دهیم که مراقب باشید این نحوه زندگی که دارید عاقبت به پایان می رسد و اون روز سوء العذاب دارید « سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[105]](#footnote-105)مردمی که از آیات ما صدف و انکار بی مطالعه می کنند مردم را هم کج می کنند این گونه مردم هم خودشان ضال هستند و هم مضل مردم اند حالا باز ممکن است پیدا شود افرادی که مثلا روشنفکر و درس خوانده در رشته های مختلف علمی و متخصص اند اما هرکس که در هر رشته ای که متخصص نیست مردم عادی نمی فهمند خیال می کنند فلان ادم که مثلا در طب و عمل جراحی متخصص فوق العاده است اگر این نظر

(اینجا صدا قطع شد)

یک کسی جامعه شناس است در علوم مختلف تخصص دارد اگر آن آدم منکر شد مثلا قرآن را مردم می گویند درست است دیگر این آدم درس خوانده است. تحصیل کرده است روشنفکر است. او اگر روشنفکر است در فن خودش روشنفکر است در رشته خودش تخصص دارد این معقول نیست که آدمی که در طب تخصص دارد در فقه هم نظر بدهد در جامعه شناسی مثلاتخصص دارد در فقه هم نظر بدهد در علوم دینی نظر بدهد یعنی چه؟ تازه در طب هم شما شعب مختلف دارید. هر طبیبی که نمی تواند در همه ابعاد وجود انسان نظر بدهد خوب چشم پزشک داریم دندان پزشک داریم پزشک حلق و کلیه و کبد داریم هرکس در رشته خودش اما اینجا در دین که می رسند خیال می کنند هرکسی که اصطلاحات علمی بلد است و یک قدری قرآن و آیات و حدیث بلد است این همه چیز بلد است و حق دارد وارد بشود و در فقه هم نظر بدهد. در اصول نظر بدهد در فلسفه نظر بدهد در عرفان نظر بدهد خوب این کجروی است نفهمی است. این آدم می شود ظالم یعنی هم خودش را گمراه است و هم مردم را گمراه می کند که روز قیامت بار همه اینها به دوش او خواهد آمد و اینها هم در کجروی چون کمک کرده اند او را و کمک کرده اند و گوش به حرفش داده اند مسئولند. او هم چون هم خودش گمراه شده و هم مردم را گمراه کرده مسئول است.ما یکی از مصیبت هایی که در زمان ما دامنگیر اسلام و قرآن شده همین مساله است. هرکسی از راه رسیده و یک قدری اصطلاحات علمی بلد است و تخصص در رشته های علمی مختلف دارد به خودش حق می دهد درباره دین نظر بدهد.حرف بزند ؛ در فقه و فلسفه نظر بدهد..مردم عادی هم که نمی فهمند و تشخیص نمی دهند دنباله رو می شوند «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[106]](#footnote-106)ما آن روز کیفر می دهیم عذاب های بد دارند اینگونه مردمی که دنبال کسانی می روند که تشخیص نمی دهند.و اینگونه مصیبت ها در هر زمانی بوده است، امام صادق (ع) یکی از گرفتاری های بزرگش در زمان خودش همین بوده است، فردا روز یکشنبه 25 ماه شوال که روز شهادت امام صادق (ع) است .در زمان خودشان این مشکل بود، چون هم حکومت اسلامی توسعه پیدا کرده بود و کشورهای زیادی تحت سیطره اسلام درآمده بودند و از طرفی هم آراء و افکار مختلفی هم در میان مردم رواج داشت و هرکسی بر اساس سلیقه و رایی که داشت، قرآن را به رای خود می گرفت و به نظر خودش معنا می کرد و حدیث نبوی، حالا چه ساختگی و چه درست را می گرفتند و توجیهاتی می کردند. و فرقه های مختلفی به وجود آوردند، نه تنها در احکام فرعی که بگوییم حنفی آمد، مالکی آمد، شافعی آمد حنبلی آمد. در اصول اعتقادی، در میان آنها مرجئه آمدند و معتزله آمدند و اشاعره آمدند و کیسانیه و جارودیه و فطحیه و اسماعیلیه و زیدیه بودند. اینها فراوان شدند.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه/ چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند[[107]](#footnote-107)

از آن طرف هم که امام معصوم (ع) دستش کوتاه بود، او را از مردم کنار زده بودند، چون حکومت ها تحمل نمی کردند آنها را ، و از طرفی دیگر هم این اختلاف آراء به نفع آنها بود، و لذا حکومت های جبار آنها را تایید می کردند و ترویج می کردند این اختلاف آراء را. امام معصوم هم که برکنار و نمی شد که بر مردم ظاهر شود، حتی جوری بود که مردم حتی یک مساله در حجاز پیش آمده، مثلا طلاقی پیش آمده بود، مردی متحیر بود که الان این زن من هست یا نیست، مردی آمده بود در عراق، همان موقع که امام صادق (ع) تحت نظر بود، آمده بود که مسئله بپرسد، این همه راه آمده بود به عراق و دید که امام صادق (ع) تحت نظر است و کسی نمی تواند او را ملاقات کند، و مساله بپرسد، ناچار شد که خیارفروشی اختیار کند، با این که آدم بزرگواری در وطن خودش بود. دید چاره ای نیست یک طبق خیار را بالای سر خود گرفت و در کوچه ها داد می زد، امام هم صدای آشنا را شناخت و به غلام خود فرمود: برو به این خیارفروش بگو بیاد داخل ما احتیاج داریم، وقتی آمد داخل گفت که حالا خیار فروش ممنوع نبود، اما کسی که می خواست مسئله بپرسد ممنوع بود، و لذا آمدو او وارد شد و امام در همان حال که خیار جدا می کرد او مسئله اش را هم پرسید و جواب گرفت.به این کیفیت نمی شد در میان مردم باشد.

تا این که جنگ میان بنی امیه و بنی عباس پیش آمد و انقراض بنی امیه نزدیک بود و روی کار آمدن بنی عباس و یک پروسه ای حاصل شد در این وسط که دیگر خیلی مزاحم نبودن . امام باقر(ع) شروع کردند به ترویج حقایق دین و تعلیم انسان هایی که بتواند کار کنند.منتهادر زمان امام صادق (ع) بیشتر شد این مسئله، امام فرصت بیشتری داشتند و لذا مسئله تعلیم و آموزش را تاسیس کردند برای معلمین را تا معلمین را بسازند.، یعنی معلمی را تاسیس کردند، افرادی را بسازند که بتوانند ملتی را تکان بدهند. نه فقط افراد عادی باشند. معلم ساختند امام صادق(ع) و به هرکدام هم تخصصی را معین می کردند نه همه هرکسی را نمی شد با هرکسی مناظره کند افرادی را معین می کردند میگفتند که تو باید مثلاً با بدعت گذاران مناظره کنی، تو در مورد توحید حرف بزن، تو در مورد نبوت حرف بزن، تو در مورد امامت حرف بزن. به عبدالرحمان بن حجاج می فرمودند که ناظر اهل آراء و بداء، می گفت تو با اصحاب بدعت گذاران مناظره کن و من دوست دارم امثال تو در میان پیروان من زیاد باشند.

نقل شده است از اصحابشان که ما در منزل امام صادق (ع) نشسته بودیم ، که مردی آمد و وارد شد و سلام کرد و ایستاد، امام اجازه داد که بنشیند و فرمود کاری داشتی، عرض کرد: که بله من از شام آمده ام، این همه راه را اونروز با نبود وسایل طی کرده ام تا به مدینه آمده ام، گفت که من درس خوانده ام و با علما زیادی مناظره کرده ام، شبهاتی برای من در امر دین به وجود آمده بود و قابل حل نبود، شنیدم که شما عالم امت هستید و آگاه هستید به حقایق دینی و آمده ام با شما مناظره کنم. فرمود که راجع به چی؟ بعد او جواب داد، شبهات مختلفی بیان کرد، راجع به ادبیت و جهات ادبی قرآن، فرمود که با عمران بن اعین مناظره کن، بعد او گفت که آمده ام با شما مناظره کنم، فرمودند که با او مناظره کن، اگر بر او غالب شدی، بر من غالب شدی، شروع کرد با او بحث کرد و مجاب شد و سکوت کرد، بعد گفت من مطلبی هم در مورد فقه دارم. فرمودند که با زراره مباحثه کن. زراره هم فردی بود که آماده این کار بود.منظور این که هرکسی داشت کار خودش را انجام می داد و هرج و مرج نبود، اینطور نبود که هر کسی بگوید من عالمم و شروع کند به حرف زدن و به همه جا هم بتازد، اینجور نبود، زراره تو با او در فقه مناظره کن، مناظره کرد و او هم مجاب شد، در کلام و اصول و عقاید ب و توحید با مومن طاق مناظره کن و در نبوت با هشام بن سالم منظره کن، در امامت با هشام بن حکم مناظره کن. همینطوری یکی یکی اینها مناظره کردند تا تمام شد و مرد ساکت شد. بعدگفت آقا من فکر می کنم که شما می خواستید تربیت شده های خودتان را به من ارائه کنید که این ها را ساخته اید. فرمود بله، منظور همین بود.خواستم بگم که مکتب من، مکتب سازنده است و رجالی را ساخته ام که بتوانند در مقابل دشمن بایستند و هر کدامشان در فن مخصوص خود مناظره کنند و من دوست دارم امثال اینها در میان شیعیان این افراد زیاد باشند. بعد آن فرد گفت که پس آقا اجازه دهید که من هم در پیروان شما حضور داشته باشم، به من هم تعلیم دهید، بعد فرمودند که بسیار خب، به هشام فرمود که عَلَّمهُ او را آموزش بده،« فَاِنیّ اُحِبُّ اَن تَکُونَ لَکَ تِلمیذًا » که من می خواهم این شاگرد تو باشد.[[108]](#footnote-108)

منظور اینکه قرآن می فرماید کسانی که اینجور کج می روند.خودشان اهلیت ندارند و صلاحیت ندارند در امر دین وارد شوند، در قرآن و در حدیث، اینها اگر وارد شوند، هم خودشان را گمراه کردند و هم مردم را گمراه می کنند. و روز قیامت ما اینها را کیفر خواهیم داد. « كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[109]](#footnote-109) این کلمه « يَصْدِفُونَ » دوبار تکرار شده است«سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا »[[110]](#footnote-110). يَصْدِفُونَ و آخرش هم « بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[111]](#footnote-111)یعنی علت اینکه کیفر می دهند هم همین است که مردمی هستند، مغرور و مستکبر، و اهلیت ندارند در اموری دخالت کنند، می کنند و مردمی را هم گمراه می کنند، اینها را روز قیامت کیفر سختی خواهیم داد.با خود منصور هم امام مناظراتی داشته است. منصور برای امام نوشت که «لِمَ لاَ تَغْشَانَا» [[112]](#footnote-112)چرا با ما رفت و آمد ندارید، «كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ اَلنَّاسِ»[[113]](#footnote-113) مردم با ما رفت و آمد دارند و خودشان را به ما می چسبانند ولی شما کنار می روید و نمی خواهید با ما در ارتباط باشید. از طرفی نمی توانست امام را رها کنند که می دیدند خورشیدی است می درخشد و بطلان آنها را روشن می سازد و از طرفی هم نمی توانستند کاری کنند، باید یک بهانه ای داشته باشند. نوشت چرا با ما رفت و آمد نمی کنید. «لِمَ لاَ تَغْشَانَاكَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ اَلنَّاسِ»[[114]](#footnote-114) امام هم جواب قاطعی فرمود: « لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجْلِهِ وَ لاَ عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ اَلْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ وَ لاَ أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَنُهَنِّئَكَ وَ لاَ تَرَاهَا نَقِمَةً فَنُعَزِّيَكَ بِهَا فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ»[[115]](#footnote-115) قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ تَصْحَبُنَا لِتَنْصَحَنَا فَأَجَابَهُ مَنْ أَرَادَ اَلدُّنْيَا لاَ يَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ اَلْآخِرَةَ لاَ يَصْحَبُكَ فَقَالَ اَلْمَنْصُورُ وَ اَللَّهِ لَقَدْ مَيَّزَ عِنْدِي مَنَازِلَ اَلنَّاسِ مَنْ يُرِيدُ اَلدُّنْيَا مِمَّنْ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ وَ إِنَّهُ مِمَّنْ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ لاَ اَلدُّنْيَا .

«منصور بجعفر بن محمّد عليه السّلام نامه‌اى نوشت كه چرا شما مثل ساير مردم با ما رفت و آمد نميكنى در جواب فرمود:ما ثروتى در اختيار نداريم كه بواسطه حفظ‍‌ آن از تو بترسيم،نزد تو در مورد آخرت چيزى نيست كه باميد آخرت بيائيم نه در نعمتى هستى كه براى تهنيت بيائيم و نه آن موقعيت را تو بلا مى‌دانى كه براى تسليت بيائيم پس براى چه بيائيم‌؟! منصور در پاسخ نوشت براى نصيحت پيش ما بيا جوابداد هر كس بدنبال دنيا باشد ترا نصيحت نميكند و هر كس جوياى آخرت باشد با تو همنشين نميشود. منصور گفت بخدا قسم مردم را خوب براى ما معرفى كرد آنهائى كه طالب دنيايند و آنهائى كه جوياى آخرت.خود آن آقا از كسانى است كه در پى آخرت است نه دنيا.»

ما از مال دنیا چیزی نداریم که بخاطر حفظش از تو بترسیم، بترسیم که نکند مال مقامم را بگیری که بخواهم حفظ کنم این دنیا را در مورد امر آخرت هم که پیش تو خبری نیست که ما بیاییم امر آخرت را از تو یاد بگیریم. و در نزد تو نعمتی را هم نمی بینیم تا برای تبریک بیاییم، این مقام تو را نعمت نمی بینیم که تو حکومت و ریاست داری. این مقام نعمت نیست که ما بیاییم و برای شما تبریک بگوییم. از طرفی خودت هم این مقامات را مصیبت نمی دانی که ما بیاییم و تسلیت بگوییم. برای چه بیایم؟ نه از دنیا می ترسیم و نه از آخرت امیدوار به تو هستیم، نه تو را در نعمت می بینیم که به تو تهنیت بگوییم و نه تو خود را در مصیبت می بینی که ما بخواهیم به تو تسلیت بگوییم. بعد او دوباره جواب نوشت که «تَصْحَبُنَا لِتَنْصَحَنَا »»[[116]](#footnote-116) با مصاحبت کنید که ما را نصیحت کنید. این هم یک جور شیطنت است می خواهد به خودش بچسباند که مردم بگویند امام صادق (ع) هم اینجوری است و با خلیف است و دنبال او رفته است..ما را نصیحت کنید. و به نصیحت شما محتاجیم. امام (ع) هم مرقوم فرمود: « مَنْ أَرَادَ اَلدُّنْيَا لاَ يَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ اَلْآخِرَةَ لاَ يَصْحَبُكَ »[[117]](#footnote-117) آن کسی که دنیا دار باشد تو را نصیحت نمی کند و می خواهد همینطور تو باشی و او هم حول و حوش تو بچرخد و به این چربی ها برسد.، آنکسی که آخرت طلب است هم با تو مصاحبت نمی کند آخرت طلب با تو رفیق نمی شود و دنیاطلب هم با تو نصیحت نمی کند.. او هم گفت که خوب معیاری به دست ما داده است. دنیادار را از آخرت گرا خوب معین کرده است.معلوم است که او فردی است که به دنیا گرایشی ندارد و لذا با ما هم ارتباطی برقرار نمی کند. بنابراین دنبال راهی بود که امام را مسموم کند که دیگر وجود امام نباشدخودش هم میگفت هذا الشجا فی قلوب الخلفا[[118]](#footnote-118) امام صادق (ع) استخوانی در گلو گیر کرده من است. لا یجوز نفیه، نمی توانیم نادیده اش بگیرم، چون خورشیدی است که می تابد و اگر هم بخواهم بکشم، در میان مردم بهانه ای ندارم و نمی شود علنا بکشیم چون مردم مسلمانند و مورد اعتراض قرار می گیرم. لایجوز نفیه و لا یحل قتله[[119]](#footnote-119) . عاقبت از راه مکر وارد شد و امام را مسموم کرد که نفهمند قاتلش کی هست و خودش هم وقتی که شنید گریه کرد، در حالیکه قاتل بوده است.

صَلَی الله عَلیکَ یا مُولانا ایها الصّادق یَابنَ رَسُولِ الله

صُلیُّ الله علَیکَ و علی آبائِکَ الطّاهِرینَ و ابَنائک المَعصوُمین

پروردگارا به حرمت امام صادق (ع) ما را در مسیر تشیع ثابت قدم نگاه بدار

1. - سوره انعام، آیه­ی 154 . [↑](#footnote-ref-1)
2. .سوره انعام ،آیه 151 [↑](#footnote-ref-2)
3. - همان . [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره انعام، آیه­ی 153. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره انعام ، آیه 152 [↑](#footnote-ref-6)
7. .سوره انعام ، آیه 151 [↑](#footnote-ref-7)
8. .سوره انعام، آیه 153 [↑](#footnote-ref-8)
9. .همان [↑](#footnote-ref-9)
10. .سوره مومنون، آیه 73 [↑](#footnote-ref-10)
11. .سوره شوری ، آیه 52 [↑](#footnote-ref-11)
12. .سوره شوری ، آیه 53 [↑](#footnote-ref-12)
13. .سوره شوری ، آیه 53 [↑](#footnote-ref-13)
14. .سوره حمد، آیه 7 [↑](#footnote-ref-14)
15. - سوره نساء، آیه­ی 69 . [↑](#footnote-ref-15)
16. - بحار الأنوار، جلد۲۶، صفحه­ی۱ . [↑](#footnote-ref-16)
17. - همان [↑](#footnote-ref-17)
18. . از کنار هم قرار گرفتن حروف مقطعه قران چنین عبارتی حاصل می گردد. [↑](#footnote-ref-18)
19. - سوره شوری، آیه­ی 13 . [↑](#footnote-ref-19)
20. - سوره شوری، آیه­ی 13 . [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان [↑](#footnote-ref-21)
22. - همان [↑](#footnote-ref-22)
23. - همان [↑](#footnote-ref-23)
24. - همان [↑](#footnote-ref-24)
25. - همان [↑](#footnote-ref-25)
26. زیارت وارث [↑](#footnote-ref-26)
27. - سوره شوری، آیه­ی 13 . [↑](#footnote-ref-27)
28. - سوره شوری، آیه­ی 13 . [↑](#footnote-ref-28)
29. - سوره آل عمران، آیه­ی 103 . [↑](#footnote-ref-29)
30. - سوره شوری، آیه ­ی14 . [↑](#footnote-ref-30)
31. - همان . [↑](#footnote-ref-31)
32. - سوره انعام، آیه­ی 151. [↑](#footnote-ref-32)
33. - سوره انعام، آیه­ی 151. [↑](#footnote-ref-33)
34. .همان [↑](#footnote-ref-34)
35. - همان [↑](#footnote-ref-35)
36. - همان [↑](#footnote-ref-36)
37. - همان [↑](#footnote-ref-37)
38. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-38)
39. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-39)
40. - همان [↑](#footnote-ref-40)
41. - همان [↑](#footnote-ref-41)
42. - همان [↑](#footnote-ref-42)
43. - همان [↑](#footnote-ref-43)
44. - همان [↑](#footnote-ref-44)
45. - سوره انعام، آیه­ی 153. [↑](#footnote-ref-45)
46. - همان [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره انعام، آیه 151 [↑](#footnote-ref-47)
48. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سوره انعام، آیه­ی 153. [↑](#footnote-ref-49)
50. . سوره انعام ، آیه 151 [↑](#footnote-ref-50)
51. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-51)
52. - سوره انعام، آیه­ی 153. [↑](#footnote-ref-52)
53. . سوره انعام ، آیه 151 [↑](#footnote-ref-53)
54. - سوره انعام، آیه­ی 152. [↑](#footnote-ref-54)
55. - سوره انعام، آیه­ی 154 . [↑](#footnote-ref-55)
56. - همان . [↑](#footnote-ref-56)
57. - سوره انعام، آیه­ی 154 . [↑](#footnote-ref-57)
58. . سوره بقره، آیه 2 [↑](#footnote-ref-58)
59. . سوره اسراء ، آیه 82 [↑](#footnote-ref-59)
60. - سوره انعام، آیه­ی 154 . [↑](#footnote-ref-60)
61. - سوره انعام، آیه­ی 154 . [↑](#footnote-ref-61)
62. - همان [↑](#footnote-ref-62)
63. - سوره اسراء، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-63)
64. - سوره اسراء، آیه­ی 9. [↑](#footnote-ref-64)
65. .سوره مائده ، آیه 3 [↑](#footnote-ref-65)
66. سوره آل عمران ، آیه 85 [↑](#footnote-ref-66)
67. .سوره مائده ، آیه 3 [↑](#footnote-ref-67)
68. سوره آل عمران ، آیه 85 [↑](#footnote-ref-68)
69. همان [↑](#footnote-ref-69)
70. سوره آل عمران ، آیه 85 [↑](#footnote-ref-70)
71. . سوره اعراف، آیه 145 [↑](#footnote-ref-71)
72. - سوره احزاب، آیه­ی 40. [↑](#footnote-ref-72)
73. سوره انعام ، آیه 19 [↑](#footnote-ref-73)
74. .سوره مائده ، آیه 3 [↑](#footnote-ref-74)
75. سوره آل عمران ، آیه 85 [↑](#footnote-ref-75)
76. - سوره مائده، آیه­ی 3 . [↑](#footnote-ref-76)
77. - سوره بقره، آیه­ی 135 . [↑](#footnote-ref-77)
78. - همان [↑](#footnote-ref-78)
79. سوره بقره، آیه 136 [↑](#footnote-ref-79)
80. همان [↑](#footnote-ref-80)
81. همان [↑](#footnote-ref-81)
82. . سوره بقره، آیه 253 [↑](#footnote-ref-82)
83. . سوره بقره، آیه 285 [↑](#footnote-ref-83)
84. سوره بقره، آیه 137 [↑](#footnote-ref-84)
85. همان [↑](#footnote-ref-85)
86. همان [↑](#footnote-ref-86)
87. سوره بقره، آیه 137 [↑](#footnote-ref-87)
88. همان [↑](#footnote-ref-88)
89. سوره انعام ، آیه 155 [↑](#footnote-ref-89)
90. همان [↑](#footnote-ref-90)
91. همان [↑](#footnote-ref-91)
92. همان [↑](#footnote-ref-92)
93. - سوره انعام، آیه­ی 156. [↑](#footnote-ref-93)
94. - همان [↑](#footnote-ref-94)
95. - همان [↑](#footnote-ref-95)
96. - همان [↑](#footnote-ref-96)
97. سوره انعام ، آیه 157 [↑](#footnote-ref-97)
98. همان [↑](#footnote-ref-98)
99. همان [↑](#footnote-ref-99)
100. همان [↑](#footnote-ref-100)
101. همان [↑](#footnote-ref-101)
102. همان [↑](#footnote-ref-102)
103. همان [↑](#footnote-ref-103)
104. همان [↑](#footnote-ref-104)
105. سوره انعام ، آیه 157 [↑](#footnote-ref-105)
106. همان [↑](#footnote-ref-106)
107. - حافظ ، غزل شماره­ی ۱۸۴. [↑](#footnote-ref-107)
108. . ارشاد مفید، ص 261 [↑](#footnote-ref-108)
109. سوره انعام ، آیه 157 [↑](#footnote-ref-109)
110. همان [↑](#footnote-ref-110)
111. همان [↑](#footnote-ref-111)
112. - بحار الأنوار، جلد۴۷، صفحه­ی۱۸۴­ . [↑](#footnote-ref-112)
113. - همان [↑](#footnote-ref-113)
114. - همان [↑](#footnote-ref-114)
115. - همان [↑](#footnote-ref-115)
116. - همان . [↑](#footnote-ref-116)
117. - همان . [↑](#footnote-ref-117)
118. وسائل الشیعه، ج 12، ص 129 [↑](#footnote-ref-118)
119. همان [↑](#footnote-ref-119)